بسمه تعالی

موضوع: حقیقت نسخ / عام و خاص

فهرست مطالب:

[حقیقت نسخ 1](#_Toc124148387)

[کلام محقق عراقی رحمه الله 1](#_Toc124148388)

[بررسی کلام محقق عراقی رحمه الله 2](#_Toc124148389)

[بداء 5](#_Toc124148390)

[کلام صاحب کفایه رحمه الله 5](#_Toc124148391)

[بررسی کلام صاحب کفایه رحمه الله 5](#_Toc124148392)

[کلام محقق خویی رحمه الله 6](#_Toc124148393)

[بررسی کلام محقق خویی رحمه الله 7](#_Toc124148394)

# حقیقت نسخ

## کلام محقق عراقی رحمه الله

محقق عراقی رحمه الله فرموده‌اند: بعضی قائل هستند به این که نسخ حقیقی عبارت است از این که جاعل حکم به خاطر جهل به عدم وجود مصلحت در استمرار حکم آن را ثبوتا به نحو مستمر جعل ‌کند و بعد که ملتفت به عدم وجود مصلحت در استمرار حکم می‌شود حکم را الغاء می‌کند، ولی در احکام شرعی چنین نیست چون خداوند متعال از ابتدا می‌داند که در استمرار این حکم مصلحت وجود ندارد لذا آن را از اول مقید به یک زمانی جعل می‌کند ولی به نحو مطلق آن را اظهار می­نماید و بعد دلیل ناسخ را به عنوان مخصص زمانی بیان می‌کند و دلالت می‌کند بر این که این حکم ثبوتا تا این زمان جعل شده بود. و لذا بازگشت نسخ در احکام شرعی به تخصیص زمانی است.

ولی این کلام تمام نیست چون باب نسخ شبیه باب توریه[[1]](#footnote-1) است و برخلاف مخصص، ناسخ کشف می‌کند از این که این حکم به داعی جد جعل نشده است نه این که این حکم جعل نشده است و لذا نسخ یک حکم قبل از وقت عمل به آن نیز ممکن است. در حالی که اگر مانند مخصص بود اصلا نسخ مستهجن بود چون مستلزم تخصیص اکثر است زیرا این که شارع یک حکمی را جعل کند که ظاهر آن این است که در جمیع ازمنه این حکم ثابت است و بعد از چند وقت مخصص را جعل کند کشف می‌شود که حکم اول فقط برای مدت کوتاهی جعل شده است و این تخصیص اکثر و مستهجن است، بنابر این ناسخ اصالة الجد را مختل می‌کند و کشف می‌کند که این حکم به داعی جد جعل نشده است.

تعبیر ایشان عبارت است از: « نمنع كون النسخ من باب التخصيص في الأزمان الراجع إلى باب التصرف في الدلالة، بل هو كما عرفت أشبه شي‏ء بباب التقية الراجع إلى التصرف في الجهة قبال التخصيص الراجع إلى مقام التصرف في الدلالة، كما يكشف عنه أيضا صحة النسخ بزمان يسير عقيب قوله: أكرم زيدا في كل زمان، مصرحا بعمومه الأزماني، حيث يرى بالوجدان انه يصح له نسخ ذلك الحكم بعد يوم أو ساعة، بقوله: نسخت ذلك الحكم، من دون استهجان أصلا، مع عدم صحة ذلك بنحو التخصيص من جهة كونه من تخصيص الأكثر المستهجن، حيث ان نفس ذلك أقوى شاهد و أعظم بيان على عدم ارتباط النسخ بباب التخصيص في الأزمان و كونه من سنخ الأكاذيب و التقية الراجعة إلى مقام التصرف في الجهة دون الدلالة،... فلا يبقى مجال للتفصيل المزبور بين فرض ورود الخاصّ قبل حضور وقت العمل بالعامّ أو بعده، فانه على كل تقدير يتأتى فيه احتمال النسخ و التخصيص»[[2]](#footnote-2)

## بررسی کلام محقق عراقی رحمه الله

این کلام تمام نیست چون نسخ گاهی فقط در صرف جعل و انشاء است.

در این صورت نسخ محذوری ندارد و این که شارع یک حکم مقید را حتی درمقام ثبوت به نحو مطلق جعل و انشاء کند-بدون این که ناشی از اراده باشد- اشکال ندارد چون انشاء سهل المئونه است. به عبارت دیگر: جعل وجوب در حکم منسوخ، به نحو مستمر بوده منتها لا بداعی الارادة الجدیة.

ولی اولا این امر گرچه ثبوتا ممکن است اما اثباتا خلاف ظاهر است. ثانیا: ما با انشاء وجوب لا بداعی الارادة الجدیة مشکل نداریم، چون این‌ وجوب حقیقی نیست، و دلیل ناسخ کشف کرد از عدم وجوب حقیقی.

ولی گاهی نسخ در انشاء ناشی از اراده‌ی مطلقه است مثل این که مولی بگوید: «بر مردم واجب است تا روز قیامت هر سال حج بروند» و بعد در خطاب دیگر بگوید: «یک بار حج رفتن کافی است.» اگر انشاء خطاب اول ناشی از اراده شارع به فعل باشد قطعا باید مضیق باشد و خطاب ناسخ کشف می‌‌کند از ضیق اراده و الا محال است که خدا چیزی را اراده کند در حالی که می داند آن را نسخ خواهد کرد چون مستلزم جهل در مبادی حکم یعنی اراده است، خداوند که می‌داند استمرار این حکم مصلحت ندارد و بعد از مدتی خواهد گفت که لازم نیست مردم هر سال حج بروند و یک بار در کل عمرشان کافی است، نمی‌تواند از روز اول اراده ی لزومیه داشته باشد به این که مردم هر سال به حج بروند و این غیر از این که نسخ کاشف از ضیق اراده مولی باشد توجیه دیگری ندارد. و کسانی که قائل هستند به این که نسخ تخصیص زمانی است مرادشان این مطلب است.

البته ممکن است مشهور به لحاظ عالم جعل نیز قائل به لغویت جعل حکم به نحو مطلق شوند. و لکن این مهم نیست، چون حکم حقیقی جعل وجوب ناشی از اراده لزومیه است که دلیل ناسخ کشف می‌‌کند که این اراده مولی از ابتداء مضیق بوده است و الا جعل وجوب لمصلحة فی الجعل اصلا وجوب اطاعت ندارد.

و این که ایشان فرموده اند: «در نسخ کشف می‌شود که مولی نسبت به حکم منسوخ اراده ی جدیه نداشت ولی در تخصیص کشف می‌شود که مراد مضیق است.» اگر مراد از تضییق در تخصیص تضییق مراد استعمالی است که صحیح نیست چون تخصیص کاشف از تضییق مراد جدی است نه مراد استعمالی و اگر مراد این است که در تخصیص کشف می‌شود که جعل مضیق بوده است ولی در نسخ ممکن است جعل مطلق باشد ولی ناشی از اراده مطلقه نباشد، این را ما نیز به تبع شهید صدر رحمه الله قبول داریم اما این حکم حقیقی نیست زیرا حکم حقیقی جعل وجوب ناشی از اراده است. و نسخ آن قبل از وقت عمل به آن، به لحاظ مبدأ اراده محال است. محال است که شارع اراده کند که مکلف در ماه رمضان روزه ای بگیرد که مقوم آن اجتناب از مباشرت نساء است لیلا و نهارا در حالی که می‌داند قبل از ماه رمضان این حکم را نسخ خواهد کرد. مولایی که می‌داند در ماه رمضان ترخیص خواهد داد در مباشرت نساء در شب‌های ماه رمضان، محال است نسبت به اجتناب از زن‌ها در شب‌های ماه رمضان اراده ی لزومیه پیدا کند. البته این که الان به خاطر مصلحتی در جعل، جعل وجوب کند لغو نیست ولی این وجوب حقیقی نیست.

و لذا این که صاحب کفایه رحمه الله قضیه‌ی ابراهیم در بحث ذبح اسماعیل سلام الله علیهما را به عنوان مثال برای باب نسخ مطرح کردند، صحیح نیست و این ربطی به نسخ ندارد چون:

اولا: احتمال دارد که حضرت ابراهیم علیه السلام اصلا در خواب امر به ذبح نشدند بلکه فقط در خواب دیدند که در مقام ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام هستند لذا تعبیر کرد به «يا بُنَيَّ إِنِّي أَرى‏ فِي الْمَنامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ‏»[[3]](#footnote-3) یعنی «انی فی مقام ذبحک»، و دلیل بر این که رویا به همان مقدمات ذبح تعلق گرفت تعبیر «قَدْ صَدَّقْتَ‏ الرُّؤْيا»[[4]](#footnote-4) است.

ثانیا: بر فرض که در خواب دیده باشد که امر به ذبح شده‌اند، قطعا این امر حقیقی و به داعی بعث حقیقی نیست. و لذا نسخ معنا ندارد چون وقتی خداوند می‌داند قبل از وقوع ذبح نهی از ذبح می‌کند محال است که اراده‌ی لزومی به ذبح پیدا کند. و این که حضرت اسماعیل علیه السلام فرمودند: «افعل ما تؤمر» به خاطر این است که مصلحت در این بود که حضرت اسماعیل علیه السلام فکر کند امر حقیقی است.

و اگر مراد این است که در این جا انشاء وجوب است ولی ناشی از اراده­ی تشریعیه نیست لذا لغو نیست، این صحیح است و اصلا امر امتحانی به همین معنا است چون امر امتحانی امر به فعلی است بدون این که اراده‌ی جدیه (به تحقق فعل) داشته باشد.

در امر امتحانی غرض مولی تعلق گرفته است به انبعاث مکلف نحو الفعل (داعی تکلیف امتحانی انقداح اراده در نفس مکلف نحو الفعل است) و این مقدار اراده‌ی جدیه است ولو مکلف خیال می‌کند که غرض مولی تحقق فعل در خارج است، و لذا اگر اصلا انبعاث پیدا نکند به خاطر مخالفت با غرض مولی مستحق عقاب است. ولی در امر حقیقی ذات فعل از مکلف خواسته شده است و متعلق اراده ذات فعل است.

بنابراین دلیل ناسخ کشف می‌کند که مولی نسبت به استمرار حکم منسوخ اراده­ی جدیه نداشته است و این تصرف در دلالت است.

در تخصیص اکثر نیز بحث استهجان عرفی است و در تخصیص ازمانی استهجان عرفی وجود ندارد بنابراین نسخ مخصص زمانی است ولی این مخصص زمانی به این نحو عرفا مستهجن نیست، بنابراین خطاب منسوخ که نسبت به شمولش در جمیع ازمنه اثباتا عمومیت دارد ولو ثبوتا به نحو مقید جعل شده است اگر با دلیل ناسخ رفع شود این رفع اثباتی است و اسم آن را نسخ می‌گذارند و مستهجن نیز نیست.

## بداء

### کلام صاحب کفایه رحمه الله

صاحب کفایه رحمه الله فرموده‌اند: نسخ در احکام شرع مثل بداء در تکوینیات است و همانطور که در احکام شرعی نسخ حقیقی نیست بلکه اظهار نسخ است یعنی اظهار می کند حکم منسوخ است و الا حکم اصلا به نحو مستمر مجعول نبود بلکه فقط اثباتا بیان کرد که این حکم مستمر است ولی در مقام ثبوت از اول حکم مستمر جعل نشد، در بداء نیز چنین است.

ایشان فرموده‌اند: بداء این است که گاهی خداوند متعال مشیتش تعلق می­گیرد به اظهار یک شیء با این که می‌داند بعدا آن را محقق نمی‌کند مثل این که عذاب قوم حضرت یونس علیه السلام ثبوتا معلق بر عدم دعا کردن حضرت یونس علیه السلام است و خداوند متعال با این که می‌داند حضرت یونس علیه السلام دعا می‌کند و قوم یونس را عذاب نمی‌کند به نحو مطلق اظهار می‌کند که ما قوم حضرت یونس علیه السلام را عذاب می‌کنیم بنابراین از اول اراده ی عذاب قوم یونس را ندارد ولی به نبی خود به نحو مطلق وحی یا الهام می‌کند که قوم تو را عذاب می‌کنم و ممکن است به خود نبی نیز بگوید که این حکم معلق است بر دعا نکردن تو و ممکن هم هست که معلق بودن حکم را به پیامبر خود نیز بیان نکند. بنابراین در عالم لوح محفوظ معلوم است که اراده‌‌ی خداوند تعلیقیه است و خداوند نیز علم به عدم تحقق معلق علیه دارد و لذا عذاب صورت نمی‌گیرد و تغییری در لوح محفوظ صورت نمی‌گیرد و لذا برای کسی که علم به لوح محفوظ داشته باشد هیچ بدایی مطرح نیست.

بنابراین بداء در واقع ابداء است یعنی بعدا کشف می‌شود که حکم به نحو منجز نبود بلکه معلق است منتهی معلق بودن آن را حتی ممکن است خود پیامبر نیز نداند[[5]](#footnote-5).

###  بررسی کلام صاحب کفایه رحمه الله

این کلام مستلزم این است که خداوند متعال نعوذ بالله دروغ گفته باشد، چون این که خداوند به طور مطلق به حضرت یونس بگوید: «سأعذب قومک»، با این که می‌داند چون حضرت یونس دعا می‌کند آن ها را عذاب نمی‌کند، دروغ است و این موجب می‌شود که حضرت یونس علیه السلام بگوید خداوند به من دروغ گفته است. و همچنین وقتی حضرت یونس علیه السلام به مردم به طور مطلق می‌گوید: «یا قوم ستعذبون» بعد که عذاب نمی‌شوند آن قوم به حضرت یونس علیه السلام می‌گویند تو به ما دروغ گفتی.

و دروغ گفتن گرچه در مواردی که مصلحت اقتضاء کند جایز است ولی دروغ گفتن از طرف خداوند و پیامبران موجب سلب اعتماد مردم از پیامبران می‌شود و می‌گویند شاید این مطالبی را که پیامبران بیان می‌کنند دروغ است و خداوند به خاطر مصلحتی آن‌ها را بیان کرده است و این نقض غرض از بعثت انبیاست.

به علاوه روایاتی وجود دارد که دلالت دارد بر این که خداوند متعال کاری نمی کند که پیامبرانش متهم به کذب شوند.

روایت اول: صحیحه فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ فَعِلْمٌ عِنْدَ اللَّهِ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ فَمَا عَلَّمَهُ‏ مَلَائِكَتَهُ‏ وَ رُسُلَهُ‏ فَإِنَّهُ سَيَكُونُ لَا يُكَذِّبُ نَفْسَهُ وَ لَا مَلَائِكَتَهُ وَ لَا رُسُلَه وَ عِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ مَا يَشَاء.‏»[[6]](#footnote-6)

بنابراین این یک ‌بحث مهمی است. و تعجب است از بعضی از بزرگان مثل مرحوم آمیرزا مهدی اصفهانی رحمه الله و بعض اجلاء تلامذه ایشان که بداء حقیقی را در مورد خداوند فی الجملة‌ پذیرفته­اند و قائل شده­اند به این که خداوند نسبت به بعضی چیزها فعلا هیچ اراده‌ای ندارد، و بعدا اراده می‌‌کند. در حالی که این اصلا معقول نیست و بر فرض که خداوند الان اراده نداشته باشد ولی علم که دارد که «سوف یرید» مثلا علم دارد به این که قیامت را در چه روزی برپا خواهد فرمود. و عدم علم به این امور مستلزم جهل است. و لذا این بحث، یک بحث اعتقادی مهمی است و در روایات نیز آمده است: «مَا عُبِدَ اللَّهُ‏ بِشَيْ‏ءٍ مِثْلِ‏ الْبَدَاءِ.»[[7]](#footnote-7)

## کلام محقق خویی رحمه الله

محقق خویی رحمه الله فرموده اند: در قضاء و قدر الهی سه عالم وجود دارد:

عالم اول: عالم لوح محفوظ

خداوند متعال هیچ کس حتی انبیاء را بر تمام این عالم لوح محفوظ مطلع نکرده است. لذا امام صادق علیه السلام در معتبره ابوبصیر می‌فرمایند: «إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ- وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِيَاءَهُ فَنَحْنُ نَعْلَمُه‏»[[8]](#footnote-8)

یعنی مخفی شدن این علم مکنون سبب شده است که ما بگوییم بداء حاصل شده است و الا اگر به آن علم مکنون اطلاع داشتیم می‌دانستیم که بدائی رخ نمی دهد. مثلا عذاب قوم یونس معلق بر عدم دعا کردن حضرت یونس علیه السلام است ولی حضرت یونس بر تمام این لوح محفوظ مطلع نشد و فقط بر قسمت «ان الله یعذب قوم یونس» آن مطلع شد، و لذا برای او بداء حاصل شده است.

عالم دوم: عالم قضاء الهی

در این عالم خداوند متعال به پیامبران و ملائکه می گوید: قطعا این امر واقع می‌شود. در این قسم نیز بداء نیست مثل ظهور امام زمان عج و وقوع قیامت که خداوند متعال فرمودند: قطعا واقع خواهند شد. و روایت فضیل مذکور مربوط به این عالم و این امور است.

عالم سوم

در این عالم خداوند به پیامبران و ملائکه خبر از وقوع می‌دهد ولی نمی‌گوید که این امر حتمی است لذا در مورد اجل می‌گوید: «ثُمَّ قَضى‏ أَجَلاً وَ أَجَلٌ‏ مُسَمًّى‏ عِنْدَهُ»[[9]](#footnote-9).

بداء در این قسم رخ می‌دهد[[10]](#footnote-10).

### بررسی کلام محقق خویی رحمه الله

این کلام صحیح است منتهی در این قسم سوم باید گفت یک قرینه لبیه عامه وجود دارد که آن حکم معلق است بر عدم وقوع حادثه جدیدی یا عدم بداء، و مستلزم تکذیب پیامبر هم نیست مثل قضیه‌ی پیامبر صلی الله و آله و سلم و شخص یهودی که امام صادق علیه السلام در روایت سالم بن مکرم نقل می کند: «مَرَّ يَهُودِيٌّ بِالنَّبِيِّ ص فَقَالَ السَّامُ عَلَيْكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَيْكَ فَقَالَ أَصْحَابُهُ إِنَّمَا سَلَّمَ عَلَيْكَ بِالْمَوْتِ قَالَ الْمَوْتُ عَلَيْكَ قَالَ النَّبِيُّ ص وَ كَذَلِكَ رَدَدْتُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ هَذَا الْيَهُودِيَ‏ يَعَضُّهُ‏ أَسْوَدُ فِي قَفَاهُ فَيَقْتُلُهُ قَالَ فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ فَاحْتَطَبَ حَطَباً كَثِيراً فَاحْتَمَلَهُ ثُمَّ لَمْ يَلْبَثْ أَنِ انْصَرَفَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص ضَعْهُ فَوَضَعَ الْحَطَبَ فَإِذَا أَسْوَدُ فِي جَوْفِ الْحَطَبِ عَاضٌّ عَلَى عُودٍ فَقَالَ يَا يَهُودِيُّ مَا عَمِلْتَ الْيَوْمَ قَالَ مَا عَمِلْتُ عَمَلًا إِلَّا حَطَبِي هَذَا احْتَمَلْتُهُ فَجِئْتُ بِهِ وَ كَانَ مَعِي كَعْكَتَانِ‏ فَأَكَلْتُ وَاحِدَةً وَ تَصَدَّقْتُ بِوَاحِدَةٍ عَلَى مِسْكِينٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِهَا دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ وَ قَالَ إِنَّ الصَّدَقَةَ تَدْفَعُ مِيتَةَ السَّوْءِ عَنِ الْإِنْسَانِ.»[[11]](#footnote-11)

یعنی از اول وقتی پیامبر ص فرمودند: «يَعَضُّهُ‏ أَسْوَدُ فِي قَفَاهُ فَيَقْتُلُهُ» یک قرینه لبیه است. گرچه ممکن است مردم از ابتدا ندانند ولی وقتی متوجه می‌شوند تعجب می‌کنند و این عظمت پیامبر را نیز بیشتر کرد.

ولی این بیان با بعضی از دعاها مثل دعای ایام هفته «ان کنت عندک فی‌ ام الکتاب شقیا فاجعلنی سعیدا»[[12]](#footnote-12) سازگاری ندارد. این دعا دلالت دارد بر این که امور موجود در لوح محفوظ نیز قابل تغییر هستند در حالی که محقق خویی رحمه الله فرمودند: ام الکتاب قابل تغییر نیست.

ولی این دعا سندش ضعیف است[[13]](#footnote-13). و با قطع نظر از این دعا کلام محقق خویی رحمه الله صحیح است.

1. مقرر: مرحوم عراقی باب تقیه فرموده اند. [↑](#footnote-ref-1)
2. نهایة الافکار، عراقی، ضیاءالدین، ج2، ص552-553. [↑](#footnote-ref-2)
3. الصافات:102. [↑](#footnote-ref-3)
4. الصافات:105. [↑](#footnote-ref-4)
5. کفایة الاصول(طبع آل البیت)، آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ص239. [↑](#footnote-ref-5)
6. الکافی(ط- الاسلامیة)، کلینی، محمد بن یعقوب، ج1، ص147. [↑](#footnote-ref-6)
7. الکافی(ط- الاسلامیة)، کلینی، محمد بن یعقوب، ج1، ص146، ح1. [↑](#footnote-ref-7)
8. الکافی(ط- الاسلامیة)، کلینی، محمد بن یعقوب، ج1، ص147، ح8. [↑](#footnote-ref-8)
9. الانعام:2. [↑](#footnote-ref-9)
10. محاضرات فی اصول الفقه، خویی، ابوالقاسم، ج4، ص498. [↑](#footnote-ref-10)
11. الکافی(ط- الاسلامیة)، کلینی، محمد بن یعقوب، ج4، ص5، ح3. [↑](#footnote-ref-11)
12. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، طوسی، محمد بن الحسن، ج1، ص83. [↑](#footnote-ref-12)
13. سند این دعا: « رَوَاهُ أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ هَارُونَ بْنِ حُمْدُونٍ الْمَدَائِنِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ مُحَسِّنٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا عَلَى أَحَدِكُمْ أَنْ يَقُولَ إِذَا أَصْبَحَ وَ أَمْسَى ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ وَ لَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَ هَبْ لِي‏ مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ‏ وَ أَجِرْنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ اللَّهُمَّ امْدُدْ لِي فِي عُمُرِي وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي وَ انْشُرْ عَلَيَّ رَحْمَتَكَ وَ إِنْ‏ كُنْتُ‏ عِنْدَكَ‏ فِي‏ أُمِ‏ الْكِتَابِ‏ شَقِيّاً فَاجْعَلْنِي‏ سَعِيداً فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَ تُثْبِتُ وَ عِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ.»(فلاح السائل و نجاح المسائل، ابن طاووس، علی بن موسی، ص222.) [↑](#footnote-ref-13)